

بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان
ابیاتی از برنامه ۶۰۸ گنج حضور

صد منی می‌زاید از تو هر نفس
وی عجب آبستنی داری هنوز
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

آیا هر لحظه در حال حمل و زایش انواع خواسته‌ها و توقع‌ها و تنفرها و خشم و حرص و طمع و ولع و شهوات هستیم و یا
مرکزی هستیم که هیچ درد و رنجی حمل نمی‌کنیم، شاد بی سبب هستیم و برای خود کافی هستیم؟

پیر گشتی و بسی کردی سلوک
طبع رند گلخنی داری هنوز
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

آیا راه معنوی و یادگیری دانش معنوی برای خودنمایی و یا از روی کنجکاوی و یا از روی پر کردن وقت بوده و یا طلب
حقیقی و تسلیم و تغییر از من ذهنی و تقلبی به اصل و خدا گونگی و شادی بی سبب و سبک بالی و عشق بوده، این را باید
با صداقت به خود جواب دهیم، جواب در مرکز عدم شده و خالی و یا مرکزی همانیده و پرخواهش است. باید ببینیم در راه
معنوی عمل می‌کنیم و قضاوت و مقاومت را می‌اندازیم و یا هنوز قضاوت می‌کنیم و فقط بلدیم دیگران را کنترل کنیم و
ایراد آنها را ببینیم و خود را بالا می‌بینیم؟

همرهان رفتند و یاران گم شدند
همچنان تو ساکنی داری هنوز
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

ما تا وقتی من ذهنی و تقلیدی هستیم، جنس آفل خود را در چیزهایی زندانی کردیم و خود را آن چیزها می‌دانیم و اگر آنها
کم شوند و یا در خطر نابود شدن باشند ما هم به اشتباه فکر می‌کنیم نابود می‌شویم، مثل ظاهر، جسم، باورها، انسانهایی که
به آنها چسبیده ایم، هنر و حرفه و خیلی چیزهای دیگر. و بعضی‌ها که به بزرگان و یا زندگی گوش دادند با یکی دوتا از این
از دست دادن‌ها به خود آمدند و خودشان را از شهوات و اجسام و مادیات و باورها بیرون کشیدند و راحت و سبک و روان
شدند، اما بعضی‌ها عمر را تلف می‌کنند و درد را روی درد انباشته می‌کنند و در حسرت گذشته و ترس برای آینده هستند.

روز و شب در پرده با چندین ملک
عادت اهریمنی داری هنوز
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

با اینکه در ذهن گم شدیم و در چیزها خود را زندانی کردیم، اما خرد زندگی از ما رد می‌شود تا ما را متوجه کند، گاهی
شیرین و گاهی تند، حال اگر متوجه باشیم با دودی هشیارانه شاکرانه و با پرهیز بیرون می‌آییم و تسلیم می‌شویم و در برابر
عقل و حکمت زندگی تعظیم می‌کنیم و من و می‌دانم خود را کوچک می‌کنیم و بعد از آن عقل نو را با صبر از خدا در هر
لحظه می‌گیریم. در اصل خرد از فضای بی نهایت عدم و نو به نو می‌آید نه از عقل تقلیدی و پوسیده من ذهنی.

روی گردانیده‌ای از تیرگی
پشت سوی روشنی داری هنوز
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

شاید در راه معنوی باشیم و تعدادی همانیدگی و تاریکی را شناسایی کرده باشیم، اما تا وقتی که به ذهن می‌رویم و از فکری
به فکری دیگر و از همانیدگی به دیگری و از وسوسه‌ای به دیگری می‌رویم و یا نمیتوانیم ناظر خود باشیم و بجای آن
ایراد دیگران را می‌بینیم و می‌خواهیم بیرون را با باورهای من ذهنی تغییر دهیم و نمی‌توانیم سکوت کنیم و دیگران را

واکنش ندهیم هنوز با خدا نیستیم. پس بهتر است مداومت داشته باشیم و سرد نشویم تا قدرت شناخت خرد کل در ما زنده شود و هشیار و گوش بزنگ و ساکن لحظه شویم و آن خرد به ما راه را نشان می‌دهد و حکمت و تدبیر خودمان را نشان می‌دهد.

دلبرت در دوستی کی ره دهد
چون دلی پر دشمنی داری هنوز
-عطارد، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

زندگی و خداوند را نمی‌توان با حيله‌ها و خوب نمایی‌ها و معنوی نمایی‌ها و جمع کردن دانش معنوی فریب داد، زندگی وقتی توکل صد در صد و پشتکار ما برای تغییر را دید، وقتی پرهیز و صبر و تواضع و کوچک کردن منیت را دید، وقتی سیری و کفایت و حس رضایت را دید، وقتی بخشش و گذشت و پذیرش و رها کردن و عدم کنترل را دید متوجه است که ما از جنس زندگی هستیم و آنوقت نیازی به التماس و دعا نیست، زیرا که شادی بی سبب و فراوانی و سبک بال می‌شویم و به خدا وصل شده ایم و حس جدایی و گدایی را نداریم. این نکته را متوجه باشیم که تا وقتی شادی بی سبب نداریم، یعنی هنوز در خواسته، شهوت، کینه و دردی زندگی می‌کنیم و آن را رها نکرده ایم.

نور ناریست در این دیده خلق
مگر آن را که حقش سرمه کشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۳

هر انسانی که اصل خداگونه خود را فراموش کرد و با باورها و حرص و طمع و رقابت و خواسته‌ها و شهوات همانیده شده، قرین و همنشینی دردزا می‌شود. از وقتی از رختخواب بیدار شود و درون وسیله نقلیه وارد شود و به محل کار، تحصیل و هر جا با واکنش‌های خود درد و شهوات و اوقات تلخی را پخش میکند. حال وظیفه ما ایرادگیری از دیگران نیست، بلکه سکوت و سکون را نگه داشتن و با درد هشیارانه دوربین را روی خود گرفتن و ناظر خود بودن است تا خود را شناسایی و پاک از هر دردی کنیم و نه درد دیگران را جذب کنیم و نه درد را به دیگران پخش کنیم و این تعهد سبب می‌شود زندگی در ما جاری شود و عقل و خرد ناب و شادی بی سبب را هدیه دهد. این نکته مهمه که متوجه باشیم اگر دیگری را دیدیم که خشم و درد و هر چیزی که هست او را قضاوت و بد و خوب نکنیم و مخالف و موافق او نباشیم و گذر کنیم و جنس پذیرشی و فضاگشای خود را پرورش دهیم.

می‌زنی دم از پی معنی ولیک
تو کجا آن چاشنی داری هنوز
-عطارد، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

دانش معنوی باعث زنده شدن به زندگی نیست، یعنی به تنهایی نیست. میشه ادعای سیری و فراوان اندیشی و شادی بی سبب داشت و مردم رو فریب داد و جذب خود کرد ولی از درون شهوت پرست و حسود و متوقع و کنترل گر و پرادعا بود و درد کشید و در نهایت درد را به دیگران ارتعاش داد. پس اگر روی خود کار می‌کنیم، هیجانی نشویم و به دنبال تبلیغ و توجه طلبی مودبانه نرویم، من ذهنی از هر طریق می‌خواهد خود را نشان دهد و با دانش معنوی خیلی خوب این کار را مودبانه انجام می‌دهد و تغییر را عقب می‌اندازد و در توهم معنوی بودن عمر ما را تلف می‌کند، پس شادی بی سبب احتیاج به هیچ توجه طلبی و خودنمایی و بزرگ کردن خود و داشتن چیزها و دیگران ندارد.

در گریبان کش سر و بنشین خموش
چون بسی تر دامنی داری هنوز
-عطارد، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

طلب حقیقی برای انداختن همانیدگی‌ها و رنج و درد و افسردگی و شهوات خشک کننده، مستلزم خاموشی و سکوت و سکون و خلوت درونی و بیرونی با زندگی است، تا زندگی هرچه که ما شناسایی کردیم را از ما پاک کند و ما را راحت و سبک کند، خشم و کینه و حسادت و مقایسه وقتی شناسایی شد، زندگی آنها را با صبر و درد هشیارانه ای که قبول میکنیم

از ما میگیرد. همچون کسی که اعتیادی را با درد هشیارانہ کنار می‌گذارد و به افکاری که او را می‌خواهند جذب کنند بی‌اعتنایی می‌کند و افکار را دنبال نمی‌کند و با زندگی خلوت می‌کند

خوبستن را می‌کش و می‌کش بلا
زانکه نفس کشتنی داری هنوز
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

در مرحله اول شناسایی کنیم، به چه چیزهایی معتاد و گدا و همانیده هستیم، وقتی شناسایی کنیم با درد هشیارانہ و پرهیز و صبر زندگی ما را از آنها بیرون می‌کشد و نفس امر کننده را با هر پرهیز ما کوچک می‌کند و بجای آن هشیاری و خرد کل هستی را در ما زنده می‌کند که دیگر احتیاجی به گدایی و چنگ انداختن به چیزها و دیگران نداشته باشیم و برای خود کافی و شاد بی‌سبب و ارتعاشی نیک باشیم.

رهبری چون آید از تو ای فرید
چون تون عزم رهزنی داری هنوز
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

ای من ذهنی من، ای من قلبی و امر کننده و طمع کار من، من تو نیستم، اصل من خالی و بی‌انتها است، اصل من در لحظه عقل را از خرد کل می‌گیرد و با دانش و باورها و تعصبات و خودنمایی و جلب توجه زندگی نمی‌کند و دنبال کنترل کردن نیست، دنبال نصیحت دیگران نیست، دنبال تحمیل عقاید نیست، زیرا فقط خرد کل می‌داند هر فرد چطور زندگی کند و هر فرد باید با تسلیم و توکل صد در صد عقل و راه حقیقی را از خدا و زندگی دریافت کند.

با سپاس از همه
علی از تهران